

مسرور عبدالله\*

«شعرم سرنوشت من است»

از کودکی تا یاد دارم

بوده‌ست شعرم سرگذشتم، سرنوشتم

غمها و شادی‌های خویش و دیگران را

در دفتر تنهایی‌ام گاهی نوشتم

بی هیچ گونه انتظاری...

«زاله»

ایرانیان مهاجر دارای عقاید چپ و متمایل به شوروی، غالباً از طریق خاک آذربایجان وارد اتحاد شوروی می‌شدند، زیرا این جمهوری بی‌واسطه با ایران هم‌مرز است. در آذربایجان شوروی آنها خود را زیاد بیگانه احساس نمی‌کردند، بسیاری آنها زبان آذری را می‌دانستند یا می‌فهمیدند. به این طریق روند عادت کردن آنها به محیط شوروی آسان‌تر می‌گردید. بعد از چند مدت تقدیر آنها را به تمام حدود پهناور خاک شوروی پراکنده می‌ساخت. یکی از اساسگذاران نظم نو تاجیکی، استاد ابوالقاسم لاهوتی و یکصد و پنجاه نفر همراهانش، اوایل سال ۱۹۲۲ از همین راه وارد خاک شوروی شده بودند. این موج

---

\* استاد دانشگاه اسلویانی تاجیکستان، دکتر ادبیات تاجیکی.

اول مهاجران ایرانیان کمونیست به اتحاد شوروی بود. تنها بعد از چند مدت زندگی ایرانیان مهاجر بویژه اهل فرهنگ در آذربایجان، مسکو و شهرهای دیگر شوروی، خبر می‌یافتند که در منطقه آسیای میانه دولت شوروی یک جمهوری موجود است با نام تاجیکستان که مردم آن با زبان فارسی، با زبان مادری آنها گپ می‌زنند و این زبان مادری ایرانیان زبان مادری تاجیکان نیز می‌باشد و آنها فردوسی و سعدی و حافظ را شاعران خود می‌دانند و کتاب‌های آنان را به زبان اصل مطالعه می‌کنند. از آنجا که تاجیکستان از سرحد ایران دورتر واقع است، ایرانیان از موجودیت تاجیکستان بیشتر بی‌خبر بودند (به استثنای معدود روشنفکران برجسته ایرانی) و همین که از موجودیت چنین کشور هم زبان باخبر می‌شدند، می‌کوشیدند برای ادامه کار و فعالیت به اینجا بیایند یا با آن رابطه برقرار نمایند، تا اینکه دوری از وطن و زبان فارسی کمتر احساس شود. فقط در تاجیکستان کتاب‌هایی به زبان اصل چاپ می‌شد و از همه مهمتر خوانندگان و مخلصانی داشت که آنها را بدون ترجمه می‌خواندند و می‌فهمیدند. ادیبان مهاجر ایرانی در تاجیکستان عمر دوباره فرهنگی می‌یافتند و در بین تاجیکان محبوب می‌گردیدند. لاهوتی بعد از سه سال هجرت به خاک شوروی به تاجیکستان آمد و در این باره گفته بود: «سخت است حال شاعری که از دیار خود، از خلق همزبان خود دور افتاده باشد. چون شنیدم کشوری با نام تاجیکستان شوروی هست که در آنجا آثار فردوسی و سعدی را خلق همچون در ایران من می‌خواند، از حزب خواهش نمودم مرا به آنجا فرستند».

موج دوم مهاجران ایرانی بعد از جنگ دوم جهانی واقع گردید.

پس از شکست حرکت انقلابی در آذربایجان ایران و پرقوت شدن تبعید رژیم شاهنشاهی، گروه بزرگ دیگری از ایرانیان کمونیست بار دیگر وارد آذربایجان شوروی شدند. اگر در میان موج اول از نمایندگان اهل فرهنگ استاد ابوالقاسم لاهوتی بودند، در میان موج دوم از اهل فرهنگ و ادب، شاعرهٔ جوان ژالهٔ بدیع بود. وقتی همراه شوهرش شمس‌الدین بدیع به خاک شوروی آمد، بیست و چهار سال داشت.

ژاله بدیع سال ۱۹۲۲ در شهر باستانی و زیبای اصفهان، در خانواده‌ای زمیندار و ثروتمند به دنیا آمد. از کودکی به هیچ چیز احتیاجی نداشت. اما از زمان کودکی همیشه به زندگی مردم کم‌بضاعت توجه می‌کرد و از بی‌عدالتی‌های روزگار اندوهگین می‌شد. همچنین از دوران کودکی محیط خانواده او را وادار کرد که راه استقلال حیات را انتخاب نماید. پدرش مانع تحصیل وی بود. اما علی‌رغم ارادهٔ پدر او تحصیل خود را ادامه داد و کالج را ختم نمود. بعد از ختم کالج مدتی در بانک ملی ایران کار کرد که این برای یک زن ایرانی در آن سالها اقدامی جسورانه بود. ژاله پی در پی به پایتخت کشور شهر تهران سفرهای کاری می‌رفت و آنجا با اشخاص تازه و با حیات نو آشنا گردید. با ادیبان گوناگون آشنایی پیدا کرد. ملک‌الشعراى بهار، پروین اعتصامی، ایرج میرزا، عشقی و لاهوتی، بزرگان ادب ایرانی بودند که ژالهٔ جوان آنها را دوست داشت. در نخستین اشعار ابتدایی وی که سال ۱۹۳۸ سروده شده‌اند، تأثیر و تقلید از این شاعران احساس می‌شود. مخصوصاً قصیده‌های ملک‌الشعراى بهار برای ژاله نمونهٔ عالی شعر محسوب می‌شدند. از

شعر بهار و لاهوتی وی احساس وطن‌پرستی، از شعر ایرج میرزا احترام زن- مادر، از شعر پروین اعتصامی حرمت به دهقان و کارگر را می‌آموخت.

سال ۱۹۴۴ اولین مجموعه اشعار وی با نام «گل‌های خودروی» در تهران به چاپ رسید و او را به اهل فرهنگ و ادب و هنر آشنا ساخت. خوانندگان عادی هم شعرهای شاعره جوان را با خوشنودی پذیرفتند. ژاله در این سالها به حرکت انقلابی ضد شاه پیوست و به مرکز جنبش‌های آزادی‌خواهی شهر تبریز آمد. در اینجا فعالیت هنری خود را نیز ادامه می‌داد و در مدرسه حربی شهر تبریز درس ادبیات می‌داد. پس از شکست حرکت انقلابی، به اتحاد شوروی، جمهوری آذربایجان شوروی رفت. مدت ۱۳ سال در شهر باکو زیست. به دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه دولتی آذربایجان داخل شد و درس را سال ۱۹۵۲ ختم کرد. سال ۱۹۵۹ به مسکو آمد و به دوره دکترای دانشگاه دولتی لومونوسف مسکو داخل شد و بعد از یک سال، یعنی سال ۱۹۶۰ در موضوع «شعر نو در ایران» از رساله خود دفاع نمود. از سال ۱۹۵۹ تا آخرین روز عمر خود (۲۹ نوامبر سال ۲۰۰۷) در شهر مسکو زندگی می‌کرد.

ژاله هر چند بعد از آمدن به شوروی به کارهای علمی نیز مشغول گردید، اما بیشتر شاعر بود و به ایجاد شعر با جدیت شغل می‌ورزید. در باکو مجموعه شعرهایش با نام «یادگار» (سال ۱۹۵۰) از چاپ برآمد. در آذربایجان شوروی شنیده بود که در اتحاد شوروی جمهوری دیگری وجود دارد موسوم به تاجیکستان که در آن جا زبان مادری وی - زبان فارسی رایج است. با اهل ادب تاجیک رابطه برقرار نمود و سال ۱۹۵۶ در دوشنبه مجموعه شعرهای «مادران صلح می‌خواهند» (سال ۱۹۵۶) انتشار گردید. شعرهایی که در مجموعه گرد

آمده بودند، اساساً به موضوع صلح و صلح‌پروری و نکوهش جنگ اختصاص داشتند:

... گر چشم مرا کنند از جای  
 گر قلب مرا کنند پاره  
 راضی نشوم که شعله جنگ  
 آتش زندت به گاهواره  
 چون من همه مادران دنیا  
 دارند ز جنگ نفرت و ننگ  
 ای لعنت مادران دنیا  
 بر هر که فروزد آتش جنگ!

کتاب «مادران صلح می‌خواهند» از جانب اهل ادب تاجیک با خوشنودی پذیرفته شد. مؤمن قناعت به این مجموعه نقدی نوشته، حسن و قبح آنها بررسی نمود. داستان «راه زندگی» که در این مجموعه داخل شده، نیز به موضوع جنگ و صلح اختصاص دارد که در آن دفاع قهرمانانه لنینگراد و مردانگی ساکنان این شهر در وقت محاصره تصویر شده است. وقایع داستان از زبان دختری روس به نام تاتیانا نقل می‌شود. او واقعه را از اول تا آخر تا پیروزی خلق شوروی بر فاشیسم حکایت می‌کند. داستان تصویر جنگ است، اما به ایده‌های صلح اختصاص دارد و مقطع آن چنین است:

... که گویم در جهان هر خس که امروز  
 فروزد آتش جنگ جهانسوز  
 به تاریخ بشر او قرضدار است  
 به نزد مردم آینده خوار است

از این زمان به بعد، کتاب‌های فارسی او اساساً در دوشنبه و ترجمه‌های روسی آن در مسکو چاپ می‌شدند. در دوشنبه پی هم

مجموعه‌های اشعارش، هم با حروف کریلی و هم به فارسی طبع گردیدند که از آن جمله می‌توان به کتابهای «انتظاری» (۱۹۶۹)، «هنگام وفا» (۱۹۷۴)، «کشتی کبود» (۱۹۷۸)، «پیوند» (۱۹۸۸) و غیره را نام برد که ژاله را در بین خوانندگان تاجیک مشهور و محبوب گرداند. ژاله خیلی روح‌بلند بود که دور از ایران عزیز در تاجیکستان آفتابرویه خواننده و مخلص پیدا کرده است. هرچند در مسکو زندگی می‌کرد، اما پی در پی به دوشنبه می‌آمد، با خوانندگان و اهل ادب و فرهنگ تاجیک ملاقات می‌کرد. شاعران تاجیک از وارد شدن ژاله به محیط فرهنگی تاجیکستان خیلی خوشنود بودند و او را ستوده‌اند، از جمله شاعر تاجیک مستان شیرعلی گفته است:

گفتمش: ای سفیر ملک سخن  
خوش بیا دل همیشه پزمانت  
جمع کن خاطر پریشان را  
که بری شد ز شاه ایران  
ای پرستوی آسمان دلم  
جانب آشیان به پرواز آ  
ناسروده چو داستان دلم  
دلبر مهربان‌ترین باز آ!

ژاله در پاسخ به مستان می‌گوید:

پرستوی بهاران خواندی‌ام از لطف خود مستان  
تو هم مست از سرودت کن پرستوی بهاران را  
وقتی ژاله با تاجیکستان رابطه برقرار نمود و به دیار ما آمد، به مردم آن و به طبیعت آن دل بست. طبیعت تاجیکستان، طبیعت وطن عزیزش ایران و آشنایان تاجیک، مردم ایرانی را به یادش می‌آورد:

که من چو باد سحر رهسپار شدم لب  
آب  
هزار آرزوی تشنه در دل من بود  
صدای همهمه شادی آور ورزاب  
مرا به یاد بهاران زنده‌رود آورد  
صفای خاطر یاران آشناپرور  
غمم ربود و به چنگ دلم سرود آورد

این طرز ژاله بدیع در تاجیکستان، ایران دوم را یافت و از سرنوشت راضی بود که او را با تاجیک و تاجیکستان آشنا ساخت. ژاله در نیمه دوم قرن بیست تا زمان استقلال برای تاجیکان بعد استاد لاهوتی پلی بود میان ادبیات معاصر تاجیکستان و ایران. زیرا شعر سرنوشت و سرگذشت او بود و همین شعر و شاعری است که او را به ادبیات معاصر تاجیک پیوست و محبوب ما گردانید.